

مجله مولانای رومی (جلد سوم)

مجدالدین کیوانی*

مولانا، همه به فهم کامل مثنوی کمک می کنند اما کافی نیستند. طلبه جدی اشعار مولانا باید سال های سال کار کند تا «شناگر ماهر این اقیانوس شود». استعلامی نوشته خود را با این نظر قاطع به پایان می برد که، به رغم اعتقاد رایج، مولانا چهار سال پیش از درگذشت خود شش دفتر مثنوی را کامل کرد و داستان بلند «قلعه هوش ربا» — بدون آن که چیزی از آن ناگفته مانده باشد — پایان بخش دفتر ششم است.

در فاصله مقالات اول و دوم، ترجمه قصه ای از مثنوی (از چاپ نیکلسن، دفتر پنجم، ابیات ۳۰۸۶-۳۹۷۷) با عنوان «اختیار»، به قلم لئونارد لویژن، درج شده است. قصه تمثیلی است از تصور غلط عامه از مفهوم «جبر»، و این که انسان صاحب نوعی اراده آزاد و اختیار است.

مقاله دوم، «نقش سلطان ولد در تأسیس طریقت مولوی»، از علیا کوچوک، به بحث و توضیح این موضوع می پردازد که چرا محمد بهاءالدین، پسر ارشد مولانا، بنیان گذار طریقت مولویه نام گرفته است. عوامل دقیقاً روشن نیست؛ بنابراین، نویسنده می کوشد تا فعالیت های سلطان ولد را ذیل هفت عنوان زیر بررسی کند تا از لابه لای آن ها به جوابی دست یابد: — ایجاد تاریخی برای طریقت مولویه با مطرح کردن، و تبلیغ درباره، نخستین شخصیت های طریقت مولوی در مراحل اولیه تشکیل این سنت. سلطان ولد با ذکر اسامی پیروان مهم مولانا در آثار خود، به ویژه در مثنوی ابتدانه، آنان را بلندآوازه ساخت. شمس تبریزی، شیخ صلاح الدین و حسام الدین نه به سبب قداست، عظمت و علم زیادشان، بلکه به واسطه اوصافی که سلطان ولد برای آن ها برشمرده است، شهره شدند. این شخصیت ها، با چنان اوصافی، بخش بسیار مهمی از تاریخ طریقت مولویه را تشکیل می دهند.

— شرح و تفسیر اشعار و افکار مولانا. سه مثنوی ابتدانه،

سومین جلد از مجله مولانای رومی، که هر سال یک بار مشترکاً از سوی دانشگاه خاور نزدیک (نیکوزیای قبرس) و دانشگاه اِکستر (انگلستان) نشر می شود، در اواسط بهار ۲۰۱۲ در اختیار مشتاقان مولاناشناسی قرار گرفت. این مجلد شامل هفت مقاله، ترجمه سه شعر از مولانا، و نقد و بررسی چندین کتاب (هم تألیف هم ترجمه)، جمعاً در ۲۲۱ صفحه، است.

مقاله اول، با عنوان «فهم مثنوی مولوی»، از محمد استعلامی، با شرح نسبتاً مفصلی از سابقه تحصیلی نویسنده در دانشگاه تهران و آشنایی او با مولاناشناس زمان، بدیع الزمان فروزانفر، و تأثیر ماندگاری که آن دانشی مرد در هدایت وی به تحقیق و تتبع در حوزه عرفان، عموماً، و مولوی شناسی، خصوصاً، داشته است آغاز می شود. استعلامی در پاسخ به این سؤال مقدر که چرا او به جای مولانا از فروزانفر می گوید، این پاسخ شگفت انگیز را می دهد: «بدون فروزانفر فهم و شناخت مولانا غیرممکن خواهد بود.» نویسنده در ادامه می گوید شرط اول در فهم هر اثر کلاسیک، از جمله مثنوی، داشتن متنی صحیح و متقن است. نویسنده، به همین مناسبت، گزارشی مبسوط از ساعات و سال هایی که بر سر تصحیح و فراهم آوردن ویرایشی منقح و درخور اطمینان گذاشته است به دست می دهد. شرح این سرگذشت حدود چهار صفحه از مقاله استعلامی را می گیرد. بقیه مقاله که ظاهراً به اصل مطلب می پردازد، شامل ملاحظات کلی است. نظر به این که این مقاله در واقع متن سخنرانی ای است که نویسنده در ژانویه ۲۰۰۷ در دانشگاه استنفورد کالیفرنیا ایراد کرده، احتمالاً فرصتی برای تفصیل بیشتر و راهنمایی های گام به گام — که از مقاله ای با چنان عنوان توقع می رود — نداشته است. آخرین تذکر نویسنده این است که داشتن متنی قابل اعتماد از مثنوی، آشنایی با ساختار این اثر، و غوریابی مباحث و نتیجه گیری های

* استاد بازنشسته دانشگاه تربیت معلم.



رباب‌نامه و انته‌نامه و نیز دیوان سلطان ولد تا اندازه زیادی شرح سخنان پدر اوست. او خود اعتراف می‌کند که چیزی افزون بر آنچه پدرش به او آموخته است، نمی‌داند. بدین ترتیب، او اندیشه‌های مولانا را، که پشتوانه معنوی طریقت مولوی است، استمرار بخشید.

– تثبیت عنوان و مقام «چلبی» برای اولاد ذکور، و بعدها حتی برای دخترزادگان ذکور مولانا. تداوم این سنت در خاندان مولانا، که برای نخستین بار به توسط سلطان ولد باب شد، باعث گردید که در اکثر شجره‌نامه‌های روحانی طریقت مولوی، نام سلطان ولد – و نه نام امثال شمس و صلاح‌الدین – به دنبال نام مولانا بیاید. بدیهی است که این شگرد پسر مولانا رشته تاریخی مولویه و محوریت خانواده جلال‌الدین محمد را طولانی‌تر و استوارتر کرد.

– شکل‌گیری طریقت مولوی. با این که مدارک محکمی درباره نحوه و روند شکل‌گیری مولویه وجود ندارد، به عقیده خانم کوچوک، اشتباه نخواهد بود که بگوییم سازمان‌دهی این طریقت در زمان سلطان ولد آغاز شد و شکل نهایی‌اش را در قرن دهم پیدا کرد. او با ترکیب کردن تعلیمات پدرش با برداشت خود از تصوف طریقت جدیدی را بنیان نهاد. او به آداب و مراسم سخت معتقد بود و تلاش می‌کرد که با اتخاذ شیوه‌های مختلف طریقت مولوی را نهادینه کند.

– تثبیت شعائر مولوی. بر خلاف مولانا که پیرو نوعی تصوف عاری از هر شکل خاص و آداب و شعائر تشریفاتی و قالبی بود، سلطان ولد سعی می‌کرد که با معمول کردن پاره‌ای مراسم و احداث بناهایی مانند مدرسه و تکیه (تکیه)، سر و صورت متمایزی به طریقت مولوی بدهد، و آن را از تصوفی آزاد و بی‌پیرایه به «تصوفی خانقاهی» بگرداند. لذا از این نظر، کار سازمان‌دهی و تبلیغ سلطان ولد ظاهراً با تلقی پدرش از تصوف تا اندازه‌ای فرق می‌کرد. مع‌ذلک، درست معلوم نیست که او در ایجاد یا تقویت مناصبی مانند «حافظ»، «مؤذن»، «گوینده» [آوازه‌خوان] و «مثنوی‌خوان» تا چه حد مؤثر بوده است. به هر تقدیر، نگرش‌ها و اولویت‌های او در ساختار صوری و نوع فعالیت‌های طریقت مولوی کم یا بیش تأثیر داشته است.

– تأسیس شعبه‌هایی برای طریقت مولوی. مراد از این عنوان تا حدی گمراه‌کننده صرفاً رد این برداشت نادرست عامه است که گویا دوگانگی و تغایری در طریقت مولوی میان خط مشی

شمس تبریز و راه و روش سلطان ولد وجود داشته است. ظاهراً در میان مردم این نظر رایج بوده که شاخه شمس «راه عشق» و شاخه سلطان ولد «راه زهد» را دنبال می‌کردند. کوچوک با ذکر دلایل متعدد ثابت می‌کند که نه فقط تقابلی بین این دو شخصیت نبوده، بلکه هم سلطان ولد سخت طرفدار و معتقد شمس بوده و هم شمس به ارتقای مقام معنوی سلطان ولد کمک کرده، و او را ستوده است. نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت این است که سلطان ولد با پیشگیری از بروز هر گونه تشّت در میان رهروان طریقت مولانا و اتخاذ روشی معتدل، به انسجام و تداوم طریقت مولوی کمک بسزا کرد.

– نشر تصوف مولوی از طریق مریدان و جانشینان سلطان ولد. نویسنده با نقل روایتی افسانه‌آمیز از مناقب‌العارفین که از نقش حیاتی سلطان ولد در حفظ نسل جلال‌الدین محمد در عالم – و بالطبع، تثبیت و تداوم طریقت وی – خبر می‌دهد، تصریح می‌کند که وقتی سلطان ولد شیخ و رهبر طریقه مولوی گردید، شمار زیادی مریدان زن و مرد پیدا کرد. او، به علاوه، نمایندگان به تمامی نقاط آناتولی گسیل داشت. در زمان سلطان ولد و پسرش جلال‌الدین امیر عارف چلبی، معروف به اولو عارف چلبی، که دوران شکل‌گیری طریقه مولوی بود، این شیخ‌های مولویه بودند که خود تکایایی در شهرهای مختلف بنا کردند نه سلاطین و پادشاهان مسلط بر آناتولی. بسیاری از این قبیل بناها نام سلطان ولد را بر خود داشته‌اند و این بر نفوذ وی در رونق و گسترش طریقت مولوی دلالت دارد. حتی تالار همایش مرکز فرهنگی مولانا، که در ۱۳۸۳/۲۰۰۴ در قونیه بنا شد، به نام وی موسوم گردید.

از تمامی مطالب بالا برمی‌آید که سلطان ولد، گرچه خود شاعری ماهر و اندیشمندی قابل اعتنا و قابل قیاس با پدرش نبود، در نهادینه کردن و تداوم سنت مولوی تا زمان حاضر تأثیر بسزایی داشته است. نام او حتی در حوزه هنر و فرهنگ طریقت مولوی محفوظ مانده است. از جمله، قسمتی از مراسم سماع که در آن درویش‌های مولوی گرداگرد محوطه سماع می‌چرخند «دورِ ولدی» خوانده می‌شود.

مقاله سوم، «سماط الموقنین: شرح عربی اسمعیل انقروی بر مقدمه مثنوی»، نوشته بلال کوشپینار، شامل بررسی و تحلیلی است از ویژگی‌های دیباجه مولانا بر دفتر اول مثنوی خود، مطابق با مندرجات سماط الموقنین تألیف اسمعیل



رسوخی انقروی (ف. ۱۰۴۱) از مشایخ طریقت مولوی و مفسر بزرگ مثنوی در ترکیه عثمانی و صاحب مجموعه اللطایف ومطمورة المعارف، بیشتر معروف به شرح مثنوی. انقروی دو شرح بر مقدمه مثنوی نگاشت: یکی همین سماط الموقنین به زبان عربی، و دیگری به ترکی که ضمیمه شرح مثنوی خود کرده است. بنا به گفته کوشینار، چون انقروی بر این نظر بود که شارحان مثنوی تا زمان او در توضیح و تشریح پاره‌ای از عبارات و تمثیل‌های غامض دیباجه هیچ سعی نکرده، و در مورد معانی آن عبارات و تمثیل‌ها و ارزش‌های استعاره‌ای آن‌ها تحقیقی انجام نداده بودند، وی تصمیم می‌گیرد که این نقیصه را جبران کند. کوشینار خلاصه‌ای از مشخصه‌های دیباجه را بنا بر برداشت انقروی در شرح‌های عربی و ترکی او، به دست می‌دهد. انقروی، علاوه بر شرح مشکلات دیباجه، بخشی از سماط را به بیان صفات عالی و امتیازات مریدان مولانا و کاتب مثنوی یعنی حسام‌الدین چلبی اختصاص داده است. انقروی سبب نگارش سماط را به عربی چنین بیان می‌کند که خصوصیات و جنبه‌های نحوی و معنایی هر زبان را می‌توان دقیق‌تر و روشن‌تر به خود آن زبان بیان کرد. لذا، کسانی که تا زمان او بر دیباجه مثنوی شرح نوشته بودند عمدتاً از ترکی یا فارسی استفاده کرده بودند، و لذا قواعد عربی را دقیقاً رعایت نکرده و، نتیجتاً، مفاهیم و تعبیرات عربی بسیار حساس و مهم دیباجه را توضیح نداده رها کرده‌اند.

کوشینار وعده می‌دهد که در شماره آتی مجله مولانای رومی برای نخستین بار ویرایشی انتقادی از اصل عربی سماط را که بر اساس چهار نسخه خطی تهیه کرده است، نشر خواهد کرد. او به عنوان قسمت سوم از پژوهش خود درباره سماط الموقنین، باز برای اولین بار ترجمه‌ای به انگلیسی از این اثر را که تاکنون به چاپ نرسیده منتشر خواهد کرد.

مقاله چهارم، با عنوان «عشق بی‌نهایت: شرح اسمعیل انقروی بر دیباجه دفتر دوم مثنوی»، از آلبرتو فابیو امبرسیو، با اشاره‌ای به داستان عشق میان مولانا و شمس تبریز، که هم‌الهام‌بخش داستان‌نویسی در ترکی امروز شده هم بحث نظری و کلامی قدیم درباره معنای عشق را باز به میان کشیده است، از نگارش کتاب‌های جدید در سراسر ترکیه درباره عشق الهی به قلم کارشناسان موضوعات دینی و پژوهشگران حوزه تصوف یاد می‌کند. عشق یکی از مفاهیم کلیدی در سنت

صوفیانه است. طی ۱۲۰۰ سال از آن زمان که به واسطه رابعه عدویه اصطلاح عشق برای اولین بار وارد واژگان تصوف شد، از شدت توجه به عشق در محافل عرفانی هرگز کاسته نشده است.

عشق الهی دل‌مشغولی نهایی مولانا، و شعر و زندگی‌اش سرشار از شوق وصال خداوند بود؛ بنابراین، هر پژوهشی درباره اندیشه و آثار وی مستلزم بررسی این موضوع بنیادی است. امبرسیو در مقاله خود نحوه پردازش موضوع عشق در دیباجه دفتر دوم مثنوی را تجزیه و تحلیل می‌کند. مولانا در این دیباجه مفهوم عشق را عرضه، و حقیقت و تعریف آن را بحث می‌کند، و تلویحاً می‌گوید که عشق مهم‌ترین درونمایه فکر و کارهای اوست. نویسنده در بررسی خود شرح انقروی بر دیباجه دفتر دوم مثنوی را در کانون توجه خود قرار می‌دهد. از آنجا که انقروی ۳۵۰ سال پس از مولانا هنوز کاملاً در فضای سنت فکری وی بود و مرشد بزرگ چندین نسل از درویش مولوی به شمار می‌آمد، آثار او هم تفسیری بسیار عمیق از اندیشه‌های مولانا به دست می‌دهد و هم سلوک روحانی وی را به اسلوبی سخت نظام‌مند باز می‌نماید. او در زمانی می‌زیست که رفتار و آداب صوفیه در معرض حملات خشن خطیبان جنبش مذهبی قدرتمندی معروف به «قاضی زاده» قرار داشتند و انقروی ناگزیر بود وقت و نیروی زیادی بر سر دفاع از طریقت مولوی در مقابل آن جماعت متعصب بگذارد.

مقدمه دفتر دوم مثنوی بار فلسفی و نظری بسیار عمیقی دارد و در واقع می‌توان آن را بیشتر «مانیفستی» از آرمان‌های صوفیانه به حساب آورد تا فقط یک مقدمه ساده. بنابراین، شرح چنین سند مهمی، آن هم از زبان کارشناس کاملاً آشنایی چون انقروی، می‌تواند خواننده مثنوی را در درک مفهوم عشق از منظر جلال‌الدین یاری کند.

مقاله پنجم، «گراوری مناسب: ویلیام هوگارت، سفرنامه موتراپه، و درویشانی که خدای را ایستاده بر انگشتان پا بندگی می‌کنند»، از رودریک گریسن، اساساً بر محور لوحی حکاکی شده از مجلس سماع درویشان مولوی، ساخته دست جوانی انگلیسی در اوایل سده هیجدهم دور می‌زند. این جوان هنرمند ویلیام هوگارت (متولد ۱۶۹۷م.) نام داشت که چون به درس و مدرسه بی‌علاقه بود، بنا به خواسته خودش در خدمت استادی زرگر و قلمزن به شاگردی کمر بست و پس از چند سالی در

حکاکی خبره شد و به تولید کننده کاری ها و طرح های زینتی و تصاویر برای کتاب ها شهرتی یافت. در همان اوایل زندگی شغلی هوگارت، تهیه تصاویری برای کتابی به قلم ابری دو لا موترايه به وی سفارش داده شد. موترايه یک فرانسوی تبعیدی مقیم انگلستان بود که طی سفری از طریق اروپا به جانب شرق و «قلمروهای ترکان و تاتار» می رود. او در سفرنامه مفصل خود، از جمله، شرحی از مشاهداتش در امپراتوری عثمانی عرضه کرده است. بخشی از این مشاهدات مربوط است به رقص «درویشان ترک». یکی از تصویرهایی که هوگارت برای این سفرنامه کشیده، لوحی است مربوط به یک فقره از فهرست مندرجات سفرنامه، به این عبارت: «آیین درویشانی که خدای را در هنگام رقص و چرخیدن روی انگلستان پا بندگی می کنند». این گراور یکی از قدیم ترین تصاویری است که از مراسم سماع دراویش تهیه شده است.

گربرسن ضمن تشریح جزئیات تابلوی سماع، اثر هوگارت، مقداری از آنچه را که موترايه درباره مراحل مختلف رقص آیینی درویشان و مناسبات پیروان مذاهب مختلف در خاک عثمانی گزارش کرده، نقل می کند. او، از جمله، بر روح تسامح و پذیرش در مردم ترکیه نسبت به گرایش های مذهبی یکدیگر تأکید می کند که، به تصریح موترايه، در اروپای زمان او وجود نداشت. گراور هوگارت و تصاویر و گراورهایی که اروپاییان دیگر در سده های هیجدهم و نوزدهم از «مولوی خانه» های ترکیه تهیه کرده اند گواهی است بر جاذبه ای که آیین های مولوی برای مسافران اروپایی به استانبول داشته است. سیصد سال پیش که هنوز مثل امروز ترجمه هایی از اشعار مولانا به انگلیسی و دیگر زبان ها عرضه نشده بود، میراث مولانا از طریق سماع مولوی که در این قبیل تصاویر به نمایش درآمده است، به مخاطبان اروپایی شناسانده می شد.

قبل از مقاله ششم، ترجمه غزلی از صائب تبریزی با عنوان «نی» دیده می شود که توسط پال لوزنسکی به شعر انگلیسی درآمده است. صائب این غزل ۳۵ بیتی را درباره ساز عارفانه نی و تحت تأثیر «مولانای روم»^۱ سروده است. مطلع و

بیت تخلص غزل چنین است:

گر چه نی زرد و ضعیف و لاغری دست و پاست
چون عصای موسوی در خوردن غم از دهاست...
این غزل «صائب» مرا از فیض مولانای روم
از زبان خامه شکر فشان بی خواست خاست

لوزنسکی غزل صائب را نوعی شرح و تفسیر از بخشی از مثنوی می بیند منتها در قالب تکمله ای شاعرانه. مع ذلک، بر خلاف نای مولانا که خود به سخن درمی آید و با سینه ای «شرحه شرحه از فراق» از «شرح درد اشتیاق» می گوید، این صائب است که با استفاده از انبوه استعاره ها و تلمیحات نی را وصف می کند، هم از جزء جزء وضع جسمانی، هم از اثرات صوتی آن. صائب غزل خود را از برکت فیض مولانا می داند که بدون اراده و خواست شاعر بر زبان قلمش جاری شده است؛ در واقع، چشمه فیض آن با تراوش های شیرین این درهم آمیخته است. جالب این که به پیروی از شیوه سنت شکنانه مولانا، صائب شمار ابیات غزلش را به ۳۵ بیت رسانده است. ترجمه لوزنسکی بی تکلف، به انگلیسی امروزی و تقریباً تحت اللفظی است. او کوشیده که حتی المقدور از چارچوب ساختاری و فضای معنایی غزل مولانا بیرون نشود.

مقاله ششم، با عنوان «هواداران نقشبندی مولانا در اواخر عصر تیموری»، از لوید ریجن، با استناد به سخن خود مولانا که «هر کسی از ظن خود شد یار من»، تفاوت برداشت ها از مثنوی را در کانون تحقیق قرار می دهد و تصریح می کند که شارحان علی العموم تحت تأثیر زمینه های نظری و اعتقادی خود متون را تفسیر می کنند. ریجن به منظور نشان دادن این وضعیت، سه متن از سه صوفی بزرگ نقشبندی را که در قرن نهم در شرح مثنوی نگارش یافته، نقد و بررسی می کند: یکی تألیف یعقوب چرخ؛ دومی نوشته های عبدالرحمن جامی درباره مولانا؛ و سومی شرحی بر مثنوی منسوب به حسین واعظ کاشفی که ریجون از طریق لغت نامه دهخدا به وجود نسخه ای خطی از آن پی برده است.

یعقوب چرخ، از نقشبندیه ایرانی ساکن افغانستان و

* نکته ای که یادآوری آن در این جا بی مناسبت نیست، انتساب مولانا به «روم» است که خوشایند بسیاری از ما ایرانیان نیست. پیداست «رومی» به عنوان لقبی برای جلال الدین محمد مخلوق سال های اخیر و ناشی از تعصب ترک و شیطننت غربی نیست. «رومی» در سیصد سال پیش چنان عنوان متداولی برای این بلخی زاده قونوی بوده که صائب تبریزی اصفهانی آن را بسیار راحت و بدون هیچ غرض و مرضی به کار برده است. بنابراین، بهتر آن که بر سر نام ها و عنوان ها «رگ های گردن قوی» نکنیم «که اختلاف خلق از نام اوفتاد».

آسیای مرکزی و مرید بهاءالدین نقشبندی، کتاب فی نامه را نه در شرح کل مثنوی بلکه در تفسیر ۳۳ بیت اول این اثر و تلخیص و تحلیل شش حکایت از شش دفتر مثنوی تألیف کرد. در فی نامه آثار نفوذ معتقدات نقشبندی — از جمله ترجیح صحو و مستوری بر سکر و مستی عارفانه، و مرکزیت مطلق دادن به شیخ خانقاه — به چشم می خورد. چرخ، در واقع، از مثنوی برای تبلیغ تصوف نقشبندی و برتری مشایخ این فرقه، بهره جسته است. در سراسر این کتاب نسبتاً مختصر بیشترین منابعی که وی برای توضیح ابیات مثنوی به آنان استناد می کند — پس از قرآن — شیخ خود او، بهاءالدین نقشبندی است.

دومین صوفی سرشناس عهد تیموری که مطلبی در شرح مثنوی نوشته نورالدین عبدالرحمن جامی است. او با این که از شارحان بزرگ ابن عربی، معروف به شیخ اکبر است (و یقیناً تصوف نظری اکبری و تصوف ذوقی مولانایی تفاوت‌ها دارند) به مولانا هم بی توجه نبوده است. تنها رساله‌ای که در آن اختصاصاً به شعر مولانا پرداخته رساله نائیه نام دارد: شرحی به نظم و نثر در تفسیر نخستین بیت معروف مثنوی (بشنو از نی چون شکایت می کند...) به علاوه، بحث نسبتاً مفصلی نیز درباره مولانا در نفحات الانس خود درج کرده است. کلاً، اشارات پراکنده‌ای به مولانا در آثار دیگر جامی به چشم می خورد. ضمن این که جامی به مولانا با نظر مثبت و احترام آمیز می نگرد، ولی با توجه به تمایلات عمیقش به فلسفه ابن عربی و اعتقاد به مکتب وحدت وجود این نظریه پرداز اندلسی، شعر مولانا را در بافت آموزه‌های محیی الدین ابن عربی شرح کرده است.

سومین صوفی نقشبندی در سلسله شارحان مولانا در دوران تیموری ملا حسین واعظ کاشفی، صاحب روضه الشهدا و آثار متعدد دیگر در موضوعات مختلفی چون تفسیر قرآن، کیمیا، و اخلاق است. او بر خلاف جامی که گرایش شدیدی به محیی الدین داشت، سخت به مولانا علاقه‌مند بود و در تأیید استدلال‌هایش مکرراً از اشعار او نقل کرده است. از دیگر آثار وی که به مولانا مربوط می شود شرح مثنوی و لب لباب مثنوی است. این اثر اخیر گلچین مفصلی است از شش دفتر مثنوی که مقدار زیادی از ابیات مثنوی در آن طبقه‌بندی موضوعی شده است؛ و همین طبقه‌بندی یا بازسازی مقدار زیادی از برداشت و تصور کاشفی را از مثنوی نشان می دهد و خواننده را با رویکرد یا نگرش خاص نقشبندی دیگری به مولانا آشنا

می کند.

ریجن از تحقیق یادشده دو نتیجه می گیرد: یکی این که شارحان هرگز بری از خطا نیستند و برداشت‌ها و نظرات بی طرفانه وجود ندارد. اگر چه سه مؤلف یادشده مثنوی را شاهکاری اخلاقی از شعر صوفیانه می دانستند، شرح‌های آن‌ها تحت تأثیر آرا و اولویت‌های شخصی ایشان شکل گرفته است. دوم این که ماهیت تصوف حتی نزد پیروان طریقتی واحد می تواند فرق داشته باشد. بنابراین، تعمیم‌هایی که مثلاً درباره نقشبندیان بیان شده است نمی تواند همیشه و همه جا به قوت خود باقی بماند.

پس از مقاله ریجن، سومین نمونه از ترجمه شعر مولانا به انگلیسی آمده است: ترجمه غزلی از دیوان شمس (با مطلع عید آمد و عید آمد، با بخت سعید آمد...) توسط فرانکلین لوئیس. مترجم طی تعلیقه‌ای بر ترجمه خود توضیحاتی درباره واژه «عید»، درونمایه غزل، و تلمیحاتی که در آن به پیامبر اکرم شده است به دست می دهد.

مقاله هفتم، زیر عنوان «ملاحظات درباره شعر مولانا»، در واقع ترجمه متن خطابه بدیع الزمان فروزانفر (ف. ۱۳۴۹ ش.) به مناسبت هفتصدمین سالگرد درگذشت مولانا است که در همایشی (بهمن ۱۳۳۶) در تهران ایراد شد. موضوع سخنرانی جایگاه مولانا در عرصه شاعری بود، جایگاهی که او خود به نوعی از آن بیزاری نشان می داد. مولانای فقیه، فیلسوف، معلم اخلاق و علوم دین، بنا به گفته بدیع الزمان، بی هیچ سابقه شاعری، پس از آشنایی با شمس تبریز در ۳۸ سالگی به یکباره متحول شد و لب به شاعری گشود. موقعیت او از لحاظ کیفیت و کمیت آفرینش‌های شعری در ادب فارسی موقعیتی یگانه، و تنوع موضوعی اشعار او شگفت‌انگیز است. بسیاری از موضوعات مثنوی ۲۵-۲۶ هزار بیتی او هنوز تازگی و مورد استفاده دارد. زبان و بیان ساده و بی‌پیرایه او در فهمانیدن پیچیده‌ترین نظرات و مفاهیم قرآنی، کلامی، فلسفی، روان‌شناختی، تربیتی و جامعه‌شناختی بی‌بدیل و حیرت‌آور است. فروزانفر آنچه را که باعث این یگانگی و استثنایی بودن مولانا در میان بزرگان شعر فارسی شده است، یکایک بر می شمارد و به صراحت می گوید که مولانا پیش‌رفته‌تر از زمان خود بود و از بسیاری جهات پیش‌رفته‌تر از زمان حاضر نیز هست.

فروزانفر سپس به غزلیات مولانا و کیفیت نفیس و کمیت



اشعار استاد بدیع الزمان فروزانفر (به کوشش عنایت‌الله مجیدی، تهران، ۱۳۵۱) مطالعه کنند.

در بخش پایانی مجله کتاب‌ها و ترجمه‌های زیر نقد و بررسی شده است:

- Love's Ripening. Rumi on the Heart's Journey, translations by Kabir Helminski & Ahmad Rezwani.

- Rumi. Say Nothing. Poems of Jalal al-Din Rumi in Persian and English Translations, by Iraj Anvar & Anne Twitty.

- Rumi: Swallowing the Sun. Poems Translated from the Persian, Translations by Franklin Lewis.

- Leila Anvar-Chenderoff, Rumi. Paris, 2004,

- Kudsi Erguner, Journeys of a Sufi Musician, Translated by Annette Courtenay Meyers, London, 2005.

■

فوق‌العاده آن‌ها می‌پردازد. شمار این دسته از سروده‌های او به رقم استثنایی ۴۳۰۰۰ بیت می‌رسد. اگر در نظر بگیریم که غزل‌های او که با حرف «یا» تمام می‌شود بالغ به ۸۸۰ است، می‌بینیم که غزلیات او تنها در این حرف برابر با غزلیات سعدی است؛ و این حجم عظیم، به عقیده فروزانفر، اتفاقی استثنایی است که نه با زمینه‌های تحصیلی نه با سوابق شغلی او، به عنوان متخصص فقه حنفی، می‌خواند. بدیع الزمان سخن خود را با بیان بعضی از مشخصه‌های غزلیات مولانا، با تأکید بر موسیقی دانی وی خاتمه می‌دهد، و تصریح می‌کند که این گوینده یگانه علاقه‌ای به تصنیف شعر به اسلوب سنتی و شیوه‌های کهنه شده نداشت، بلکه پیوسته طالب این بود که سبک‌های نو را بیازماید و سخن تازه بگوید.

سخنان ۵۵ سال پیش فروزانفر — که فقط مجمل بسیار فشرده‌ای از آن در این جا نقل شد — به احتمال قریب به یقین نخستین اظهار نظرهای محققانه‌ای بوده که درباره مقام علمی، هنری و عرفانی جلال‌الدین محمد زده شده است و بسیاری از مولاناشناسان تا این زمان از مشرب آن برخوردار بوده‌اند. جای خوشبختی است که غربی‌ها نیز در سال‌های اخیر بیشتر و بیشتر به این مشرب فیض راه برده‌اند. علاقه‌مندان به اصل فارسی این خطابه می‌توانند متن آن را در مجموعه مقالات و

خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (بخش قم و ساوه)

مؤلف: میر تقی‌الدین کاشانی

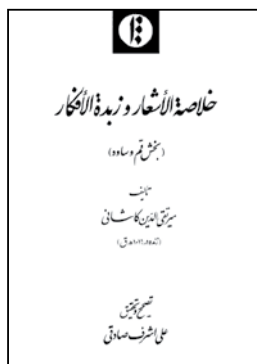
تصحیح و تحقیق: علی‌اشرف صادقی

ناشر: مرکز پژوهشی میراث مکتوب با همکاری کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

چاپ اول: ۱۳۹۲ / بهای: ۱۵۵۰۰ تومان

تذکره بزرگ خلاصه الاشعار، اثر تقی‌الدین کاشانی معروف به میر تذکره (زنده در ۱۰۱۶) دارای یک مقدمه، چهار رکن و یک خاتمه است. رکن اول مشتمل بر دو جلد و حاوی احوال و اشعار قصیده سرایان قدیم از آغاز عهد غزنوی تا قرن هشتم است. رکن دوم شامل احوال و اشعار غزل سرایان و بعضی قصیده سرایان تا پایان قرن هشتم است. رکن سوم حاوی تراجم و اشعار غزل سرایان و بعضی قصیده سرایان از حافظ به بعد است.

رکن چهارم دربردارنده شرح حال و اشعار شعرای زمان سلطان حسین میرزا از جامی تا زمان تألیف کتاب است. در این چهار رکن احوال و اشعار ۲۴۷ تن آمده است.



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱